



مردمسالاری دینی چیست؟

محمد مجتهد شبستری

موضوع مورد بحث من، مهمترین موضوع تئوریک جامعه امروز ماست. آن موضوع عبارت است از مردمسالاری دینی. معنای این تعبیر چیست؟ چه تحلیلی می توانیم معقولانه از این ترکیب بدهیم؟ مردمسالاری دینی چه می تواند باشد؟ بنده سعی می کنم درباره چند نکته مهم توضیحاتی بدهم. این موضوع را بدین جهت انتخاب کردم که علاوه بر اینکه مهم ترین موضوع تئوریک ما فعلا این موضوع است پرابهام ترین موضوع تئوریک ما هم باز همین موضوع است که درباره اش بحث کافی نشده است و باید بشود تا ابعاد گوناگون آن روشن گردد و ابهام های آن زدوده شود. معنای درستی اگر برای این ترکیب هست آشکار گردد و علاقه مندان به اصلاحات و تکامل اجتماعی و سیاسی و فرهنگی از آن سود جویند.

یک مسئله اساسی که در ارتباط با مسئله مردمسالاری دینی به صورت مقدمه ضروری مطرح است اصل مسئله آزادی است. گرچه امروز بحث من پیرامون مسئله آزادی نیست، بلکه پیرامون مسئله مردمسالاری است. اما به هر حال نمی توان بحث مربوط به مردمسالاری را به جایی رساند، پیش از آنکه درباره آزادی یک نظریه شکل بگیرد. مهم ترین سنوالات تئوریک که امروز در جامعه ما پیرامون مسئله آزادی مطرح است، دو چیز است. یکی اینکه ما از آزادی چه می فهمیم؟ دوم این است که آیا آنچه را که از آزادی می فهمیم، یک مسلمان با موضع اندیشه دینی اسلامی و از موضع مسلمانی می تواند آن معنای مورد نظر از آزادی را بپذیرد یا نه؟ درباره هیچ کدام از اینها به اندازه کافی در کشور ما صحبت نشده است. منظور از آزادی در حکومت های دموکراتیک این است که هر فرد از انسان های جامعه قطع نظر از عقیده و اخلاق و تابعیت های وی و صرفا به عنوان فرد انسانی دارای حیثیت و حرمت باشد و به عنوان یک فرد آزاد در عمل، ولی مسئول در برابر آزادی و حقوق دیگران شناخته شود. تکیه در این تعریف بر فرد است. فردیت انسان آن هم با قید آزاد در عمل و با قید

مسئول در برابر آزادی دیگران هسته آزادی مورد نظر است. و پرسش دوم این می شود که آیا یک مسلمان از موضع اندیشه دینی می تواند آزادی را در ساختار سیاسی جامعه اش به این معنا که تعریف کردیم بپذیرد یا نمی تواند بپذیرد؟ اگر مدعی است که نمی تواند بپذیرد، به چه دلیل؟ اگر مدعی است که می تواند بپذیرد به چه دلیل؟ و اگر نمی پذیرد چه چیز را جای آن می گذارد؟ تعریف جانشین او از آزادی چیست؟ اگر آن تعریف را نمی پذیرد و مثلا می گوید این تعریفی است که لیبرالیزم از آزادی کرده است چه چیز را جای آن می گذارد؟ آیا تعریفی را جای آن می گذارد که دیگر آزادی نیست، اما اسم آزادی روی آن گذاشته شده است یا واقعا می توان گفت تعریف جاننشینی از آزادی است. این مهمترین مسئله و سؤال است در پیرامون مسئله آزادی و اما مردمسالاری دینی که بحث اصلی بنده است.

مردمسالاری یا دموکراسی یک پدیده سیاسی اجتماعی جدید است. پانصد سال پیش حکومتی در دنیا، به اسم مردمسالاری نداشته ایم. این یک پدیده سیاسی اجتماعی جدید است که در زمان و تاریخ و مکان معینی در پاره ای از کشورهای دنیا در کشورهای غربی بوجود آمده، این شکل از حکومت چه از نظر مبانی و چه از نظر شکل گیری اخلاق و ارزش هایش در نقاطی از دنیا به تدریج شکل گرفته و وارد میدان شده است. ما هم این شکل از حکومت را مسلما با تعریفی که از مردمسالاری داده شده نداشته ایم. بنده شخصا معتقدم مبانی تئوریک آن و ارزش هایش را هم نداشته ایم. عده ای بر این باورند که آن مبانی تئوریک در سنت گذشته دیده می شود. الان نمی خواهم وارد این بحث بشوم که آیا این مطلب قابل قبول هست یا نیست. در کتابی که چند ماه قبل از من منتشر شد با عنوان «نقد قرائت رسمی از دین» فصلی را به این مسئله اختصاص داده ام. آنجا توضیح داده ام که حقوق اساسی افراد جامعه با این مفهوم که در قرون جدید در دنیا پیدا شده و ارکان تئوریک دموکراسی بر آن مبتنی است، در سنت گذشته ما

وجود نداشته است. اما سنت ها همیشه از همدیگر وام می گیرند و انسان ها همیشه در حال تحول و تکامل اند و در طول تاریخ سنت اسلامی، همیشه مسلمانان آنچه را در فرهنگ های دیگر بوده می گرفته اند و بارور می کرده اند و در خود هضم می کرده اند. از عرفان افلاطونی بگیرد تا فلسفه ارسطویی و ریشه های فلسفه و حکمت ودانی و هندی و بودایی که در آثار عطار، مولانا و حافظ و دیگران پیدا است. فرهنگ ما همیشه فرهنگی بوده که می گرفته و خودش را با آن بارور می کرده است. نمی توان فرهنگی را در دنیا پیدا کرد که همه چیز را با خود داشته باشد و به اصطلاح «آنچه خوبان همه دارند تو تنها داری» باشد. چنین چیزی را تاریخ نشان نمی دهد. توضیح این قضایا را در همان کتاب داده ام. نمی خواهم آن را در اینجا مجددا توضیح بدهم. به عقیده اینجانب می توان ارزش های مردمسالاری را گرفت و در فرهنگ اسلامی جذب و هضم کرد. این مطلب راه هم در همان کتاب توضیح داده ام. اما بحث فعلی من روشن کردن نکات مبهم و تاریک تعبیر مردمسالاری در ایران امروز است. برای اینکه نکات بعدی را بتوانیم به خوبی بیان کنیم، اینجا باید تعریفی بدیم از مردمسالاری و شکل مردمسالارانه حکومت که الان در ایران مورد بحث است و موافق و مخالف دارد. باید در اینجا مشخص کنم که کدام معنا و تعریف از مردمسالاری است که الان در ایران مطرح است و عده ای آن را می پذیرند و عده ای نمی پذیرند و عده ای می خواهند پسوند دینی داشته باشد و عده ای نمی خواهند.

منظور از شکل مردمسالارانه حکومت که در ایران مورد بحث و گفتگوست این است که گروه ها و افراد کثیری که در جامعه ما بالفعل وجود دارند و دارای عقاید و علایق و منافع متفاوت هستند مشکلات عمومی زندگی را که به همه آنها ارتباط پیدا می کند و هویت و جنبه همگانی دارد، به صورت دسته جمعی حل و فصل کنند و از عهده آنها برآیند و همین کوشش دسته جمعی برای حل مشکلات و مسایل عمومی مایه وحدت سیاسی و

نمی توان تعبیر مردمسالاری دینی را به بهانه اینکه پسوند دینی دارد در معنایی به کار برد که کاملا نقطه مقابل «مردمسالاری» قرار دارد

اجتماعی آنها به عنوان یک کشور معین در زمان و مکان معین قرار گرفته باشد. وحدت آنها در این کوشش دسته جمعی آنها باشد. این کوشش دسته جمعی به معنای دست برداشتن از اختلاف آراء، اختلاف علایق، اختلاف منافع و در یک جمله به معنای دست برداشتن از رقابت های سیاسی نیست. رقابت های سیاسی در این کوشش دسته جمعی همواره هست. این کوشش دسته جمعی قواعد و رسومی دارد. همانچه از آن تعبیر شده به قواعد بازی سیاسی. این کوشش دسته جمعی برای مدیریت جامعه قواعد و رسومی دارد. ارکان تئوریک شناخته شده ای دارد و اخلاق و ارزش های ویژه ای دارد. امتیاز این شکل در حکومت از حکومت های اقتدار رگرا این است که در چنین شکل از حکومت قدرت همیشه دست به دست می گردد و به صورت مسالمت آمیز جمعی از کرسی قدرت پایین می آیند و جمعی دیگر به کرسی قدرت می روند و همچنان قضیه ادامه دارد. این تعریفی مجمل از مردمسالاری است. بنده فکر می کنم با این تعریف از مردمسالاری است که امروز بحث ها در ایران در گرفته است. این یک تعریف است. ممکن است کسانی با این تعریف موافق یا مخالف باشند. من برای اینکه سخن خودم را روشن کرده باشم باید تعریف خودم را قبلا در اینجا بیان کرده باشم. من فکر می کنم درباره این تعریف است که امروز درباره اش موافقان یا مخالفان پسوندزنان و آنهایی که نمی خواهند هیچ پسوندی بزنند با هم درباره آن باید بحث کنند.

نکته بعدی این است که همانطور که در مقدمه گفتم، یک سلسله آزادی های اساسی ارکان تئوریک این شکل از حکومت را تشکیل می دهد که من عمده ترین آنها را فقط برمی شمردم. آزادی بیان و تبلیغ عقیده. عقیده سیاسی و غیرسیاسی، آزادی اجتماعات، آزادی دین و مذهب و حق مساوی برای همه افراد جامعه، برای انتخاب و تشکیل احزاب و جمعیت های سیاسی و شرکت در حکومت. اینها مهمترین آزادی ها و حقوقی است که در یک شکل حکومت مردمسالار باید وجود داشته باشد. اگر این ارکان وجود نداشته باشد، آن حکومت بنا به تعریفی که داده شد مردمسالار نیست؛ ممکن است کسی تعریف دیگری بدهد، ولی ما معتقدیم امروز بحث و گفتگو در جامعه ما بر سر همین تعریف است که ما گفتیم. ما در این تعریف فرض را بر این گرفتیم که کثرت ها به صورت واقعیت های

موجود در جامعه مردم سالار پذیرفته شده است. این نکته بسیار مهم است در تعریف مردمسالاری، مردمسالاری به هیچ وجه در صدد حذف کثرت ها بر نمی آید. کثرت ها را آن گونه که هست می پذیرد. کثرت های سیاسی، عقیدتی، کثرت در علایق و منافع. وقتی سخن از منافع به میان می آید، متأسفانه در میان ما این تعبیر بار منفی دارد، فکر می شود منافع یعنی سودجویی شخصی، یعنی تجاوز به حقوق دیگران، یعنی فراموش کردن اخلاق و انسانیت. منافع در عرف فلسفه و علوم سیاسی معنایش این نیست. منافع خواهی این است که همه آب و نان می خواهند، مسکن و امکانات تحصیل می خواهند. یا منافع معنوی می خواهند که آزادانه بتوانند تحقیق کنند درباره دین و معنویت و سیاست و اقتصاد و هنر و هر چیز دیگر، مربی خوبی داشته باشند... اینها منافع معنوی است. بنابراین منافع یعنی همان چیزی که همه از آن نظر که انسان هستیم، دنبال آن هستیم نه یک معنای منفی. علایق هم همین طور است، اینها بار منفی ندارد. در شکل مردمسالاری از حکومت عقاید متفاوت علایق و منافع متفاوت آنچنان که هست به رسمیت شناخته می شود، ولو اینکه یک نفر وجود داشته باشد. که عقیده متفاوت با همه داشته باشد. آن یک نفر با آن عقیده اش به رسمیت شناخته می شود. ولو اینکه یک نفر علاقه ویژه ای داشته باشد که فرضا دیگران آن علاقه را ندارند، آن علاقه به رسمیت شناخته می شود. چون کثرت در همه این جنبه ها در مردمسالاری به رسمیت شناخته می شود.

این آزادی ها و حقوق که اینجا برشمردم، همه از ارکان تئوریک چنین حکومتی به حساب می آیند. دستکاری کردن در اینها به معنای قبول نکردن کثرت ها به صورت یک واقعیت است. اگر قرار است در تعریف مردمسالاری آن را به گونه ای تعریف کنیم که از اول این کثرت های موجود را به رسمیت نشناسیم، پس باید همانجا قضیه را حل و فصل کرد و مردم سالاری را نفی کرد و به صراحت آن را اعلام نمود. اگر کسی یا جمعیتی در این صدد باشد که کثرت های موجود در جامعه را به عدم کثرت تبدیل کند. چنین کسی یا جماعتی از اول مخالفت صریح خودش را با مردمسالاری باید اعلام می کند. ممکن است او برای خواسته خودش اسم دیگری بگذارد، اما نمی تواند بگوید خواهان مردمسالاری است. در مردمسالاری مفهوم مردم باید حفظ شود و مردم یعنی همین افراد و گروه های

متکثر از هر جهت. تا چندی پیش علمای سیاست فکر می کردند که مفهوم مردم یا مفهوم ملت یک مفهوم انتزاعی است. با اینها برخورد یک مفهوم انتزاعی می کردند. فکر می کردند چیزی وجود دارد به نام ملت و مردم. کم کم به این نکته توجه پیدا کردند که مردم و ملت یعنی همین کثرت ها نه چیزی بالای این کثرت ها. کثرت ها و گروه هایی که آراء و علایق و منافع توده های یک جامعه را نمایندگی می کنند که معنای صحیح تشکل و گروه سیاسی هم همین است. وقتی هم می گوئیم کثرت ها منظورمان تنها گروه های سیاسی نیستند. گروه های سیاسی و غیرسیاسی منظور است که لایه ها و قشرهای گوناگون جامعه را نمایندگی می کنند. بنابراین اصل و اساس در مردمسالاری کثرت ها هستند و حفظ آن کثرت ها و به رسمیت شناختن آنها جز با به رسمیت شناختن همان آزادی ها و حقوق مورد نظر ما میسر نیست.

آنچه برشمردم ارکان تئوریک حکومت مردمسالار است. اما حکومت مردمسالار اخلاق و ارزش های خاص خود را هم دارد. هر جامعه ای نمی تواند حکومت مردمسالار داشته باشد. جامعه ای می تواند حکومت مردمسالار داشته باشد که با یک سلسله خلق ها و ارزش های معینی زندگی کند. آن خلق ها و ارزش ها را وارد سیستم ارزشی خودش کرده باشد و پذیرفته باشد و آن ارزش ها و اخلاق بخشی از ارزش ها و اخلاق او شده باشد. اخلاق و ارزش های ضروری برای جامعه و حکومت مردمسالار عبارتست از تحمل و مدارای حکومت و افراد در مقابل دگراندیشان. این دگراندیشان سیاسی باشد یا دینی، اختلاف قرائات در تمام زمینه های فرهنگی باید به رسمیت شناخته شده باشد و شیوه زندگی افراد با یکدیگر و حکومتگران با افراد قرار گرفته باشد. دوم به رسمیت شناخته شدن حق حیات سیاسی مساوی برای همه گروه ها و افراد سیاسی. اینها باید همه حق حیات سیاسی مساوی داشته باشند. سوم در نظر گرفتن حقوق اقلیت ها به هنگام شکل دادن به خواست های عمومی سیاسی. موقعی که خواست های عمومی سیاسی را فرموله می کنند و می خواهند اموری را بر آنها بار کنند باید حقوق اقلیت های سیاسی و غیرسیاسی در این شکل دادن ها محفوظ باشد. چهارم تلقی از تصمیمات اکثریت (چون بالاخره اکثریت به حکومت می رسد و تصمیماتی می گیرد) به عنوان تصمیم های موقتی که تا اکثریت در

سازش در میان گروه های سیاسی
تن دادن به قواعد بازی سیاسی و توافق کردن و صرف نظر کردن از مشتی از خواسته های سیاسی یعنی از همان علایق و منافع است
به منظور تأمین یک سری منافع بزرگتر که مربوط به جامعه و ملت می شود

را از طرف مقابل سلب می‌کنم و وقتی می‌گویم او باطل است، یعنی نباید لب به سخن بگشاید. این با مردمسالاری جور در نمی‌آید.

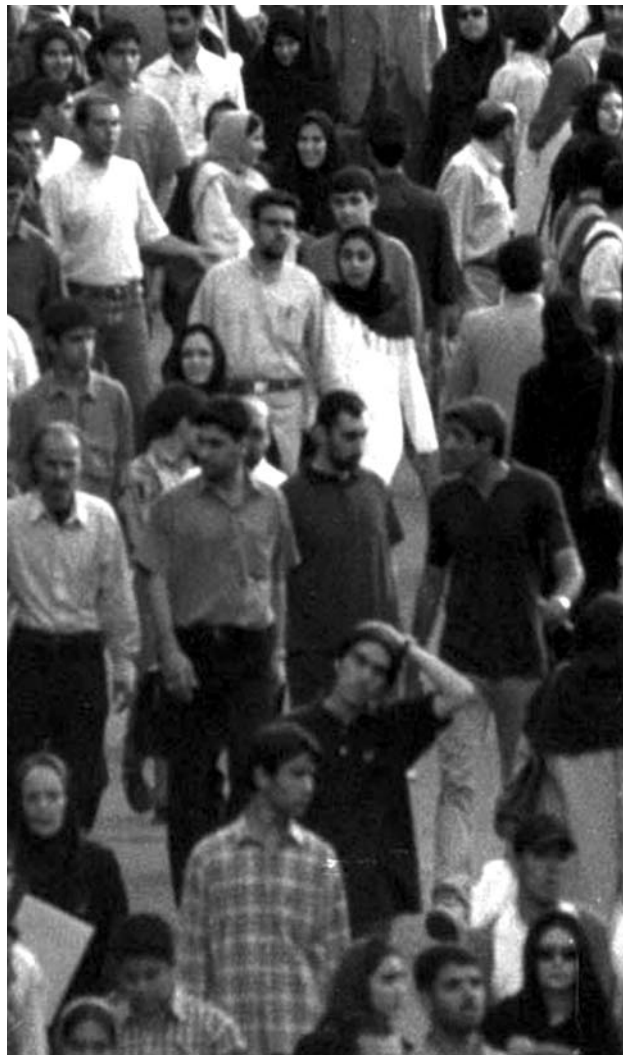
برای تحقق مردم‌سالاری لازم است که صاحبان قدرت با این خلق‌ها و ارزش‌ها حکومت کنند. این خلق‌ها و ارزش‌ها ساری و جاری باشد در زندگی اجتماعی و سیاسی. در صورتی این کار امکان‌پذیر می‌شود که در تعلیم و تربیت سیاسی و اجتماعی این ارزش‌ها و اخلاق مردمسالارانه تزریق شود به افراد. از محیط خانواده گرفته تا مدرسه، دبیرستان و دانشگاه و محیط‌های بازرگانی اجتماعی مردم با هم این گونه زندگی کنند تا وقتی که وارد عالم سیاست می‌شوند، آنجا دیگر تحمل دیگران برای آنها امری غیرعادی نباشد. تحمل امر غیرعادی، بسیار سخت است. من مخالف سیاسی خودم را چگونه تحمل

اینها اخلاق و ارزش‌های مردمسالاری است. اگر اینها نباشد، یعنی ما کثرت را بر نمی‌تابیم و کثرت‌های موجود در جامعه را به رسمیت نمی‌شناسیم. در این صورت بنده ممکن است یک خلقی پیدا کنم که هیچ‌کس را بر نتابم و همه را با خشونت محکوم به بطلان کنم. محکوم به بطلان کردن دو جور است. یک وقت این است که بنده دیگری را محکوم به بطلان می‌کنم با استدلال. می‌گویم شما با من در بیان حق مساوی دارید، شما مطلبتان را بیان کنید و استدلال کنید در مطلبتان و دعوت کنید بر نظریه‌تان و تبلیغ کنید برای نظریه‌تان. من هم در همان حق مساوی که با شما دارم در سخنان، تبلیغ و دعوت خودم دلیل می‌آورم بر اینکه نظریه شما باطل است. مردمسالاری یعنی همین. اما محکوم کردن با خشونت این است که به شکل‌های مختلف حق حیات سیاسی

حکومت است، ترتیب اثر می‌دهد به این تصمیمات موقت و نه به معنای یک سلسله تصمیم‌گیری‌ها به منظور از میان بردن بحث و رقابت سیاسی و اینکه کاری کنیم که طرف دیگر نتواند قدم علم‌کنند! تصمیم‌ها نباید این مفهوم را داشته باشد. تصمیم‌ها باید این معنا را داشته باشد که فعلاً ما هستیم و این جور تصمیم می‌گیریم. ممکن است بعد از ما دیگران بیایند و جور دیگری تصمیم بگیرند و پنجم اخلاق سازش میان گروه‌های سیاسی. متأسفانه تعبیر سازش هم در بین ما بار منفی دارد. در علوم سیاسی، سازش بار کاملاً مثبت دارد. سازش معنایش این نیست که کسی یا گروهی از اصول خود دست بردارد. سازش در میان گروه‌های سیاسی تن دادن به قواعد بازی سیاسی و توافق کردن و صرف نظر کردن از مستی از خواسته‌های سیاسی یعنی از همان عایق و منافع است به منظور تأمین یک سری منافع بزرگتر که مربوط به جامعه و به ملت می‌شود.

این چند تا مسئله که برشمردم، ارزش‌های اخلاقی است. یعنی جامعه مردمسالار باید متخلق به این خلق‌ها باشد. با این ارزش‌ها زندگی کند. حکومت مردمسالار باید با این ارزش‌ها حکومت کند. اینها ارزش‌های عمده مردمسالاری است، بدون ساری و جاری بودن این ارزش‌ها مردمسالاری در میان یک جامعه پا نمی‌گیرد، چون اگر قرار باشد ما کثرت‌های موجود را آنچنان که هست بپذیریم و به رسمیت بشناسیم، این پذیرفتن و به رسمیت شناختن و با کثرت‌ها زندگی کردن، اخلاق ویژه‌ای لازم دارد. ارزش‌های ویژه‌ای لازم دارد. اگر آن ارزش‌ها و مراعات آن ارزش‌ها جزء تربیت ما شده باشد و حرمت برای آنها قایل باشیم و با آنها زندگی کنیم در آن صورت مردمسالاری پا می‌گیرد. اما اگر مثلاً تحمل و مدارا وجود نداشته باشد و با تعصب علیه هم زندگی کنیم، حکومت مردمسالار پا نمی‌گیرد. باید به این مسئله عادت کرد که همه گروه‌ها و افراد حق حیات سیاسی مساوی دارند، حالا آن گروه بزرگ یا کوچک باشد. یا خوشایند یا بدآیند کسی باشد. آن مقدار که فلان گروه می‌تواند از رادیو تلویزیون استفاده کند، دیگری هم می‌تواند استفاده کند. آن مقدار که می‌تواند روزنامه داشته باشد یا در دانشگاه صحبت کند، آن گروه دیگر هم می‌تواند و الی آخر. اینها باید به صورت خلق درآید و خیلی طبیعی باشد برای افراد جامعه که اینجوری زندگی کنند.

آزادی بیان و تبلیغ عقیده عقیده سیاسی و غیرسیاسی آزادی دین و مذهب و آزادی دین و مذهب و حق مساوی برای همه افراد جامعه برای انتخاب و تشکیل احزاب و جمعیت‌های سیاسی و شرکت در حکومت اینها مهمترین آزادی‌ها و حقوقی است که در یک شکل حکومت مردمسالار باید وجود داشته باشد اگر این ارکان وجود نداشته باشد آن حکومت مردمسالار نیست



می‌کنم، آدمی که در مدرسه مخالفش را تحمل کرده، وقتی به مقام سیاسی هم رسید، می‌تواند مخالف خود را تحمل کند. اما آدمی که در مدرسه تعصب را در ذهن او پر کرده‌اند علیه کسانی که کنار صندلی او نشسته‌اند و عقیده دیگری دارند، این آدم در عالم سیاست هم نمی‌تواند تحمل کند. اینها باید به صورت تربیتی وارد نظام تربیتی و آموزشی یک جامعه شود.

در اینجا پرسش مهم این است که اگر مردمسالاری و حکومت مردمسالار این است که توضیح داده شد، ارکان تئوریک آن و اخلاق و ارزش‌هایش هم آن است که توضیح داده شد مردمسالاری با پسوند دینی چه معنا می‌دهد، دین به مردمسالاری چه قیدی می‌زند؟ چون وقتی می‌گوییم مردمسالاری دینی، یعنی آن نوع مردمسالاری که ارتباط با دین پیدا می‌کند، نه هر نوع مردمسالاری. این قید و حدی است که به مردمسالاری در اینجا می‌خورد والا دلیلی نداشت بگوییم مردمسالاری دینی، می‌گفتیم مردمسالاری. همانظوری که در همه دنیا می‌گویند دموکراسی و هیچ پسوندی هم به آن نمی‌زنند. تا چندی پیش کسی نمی‌گفت مردمسالاری دینی. ممکن است در ادبیات نهضت مشروطه به این تعبیر بر بخورید که گفته شده باشد دموکراسی دینی مثلاً. من نمی‌دانم در ادبیات نهضت مشروطه چنین چیزی هست یا نه، ولی مطمئناً قبل از مشروطه کسی چنین سخنی نمی‌گفته و وارد ادبیات ما نشده بوده است. دلیلی داشته لاید که این مطلب به این شکل مطرح شده و الا از هر طرف تکیه روی این قضیه است که آن چیزی که در ایران باید شکل بگیرد یا دارد شکل می‌گیرد، مردمسالاری دینی است. سیاستمداران ما در نطق و خطابه‌هایشان دایماً می‌گویند مردمسالاری دینی. ممکن است چند جمله کوتاه را هم در تعریف آن بگویند، اما این تعبیر مرکب کاملاً در ابهام قرار دارد.

به این پرسش که پسوند دینی چه قیدی بر مردمسالاری می‌زند در جامعه ما دو گونه پاسخ داده می‌شود. یک پاسخ این است که پسوند دینی نشان می‌دهد که نگاه افراد جامعه به مردمسالاری و پذیرفتن آن از منظر دین انجام می‌شود و دینداران از منظر دینی خود مردمسالاری را مناسب‌ترین شکل حکومت در عصر حاضر می‌پندارند، بدون اینکه تحقق و روند آن را به صورت پیشین با احکام ویژه‌ای محدود کنند، گرچه به دلیل فرهنگ دینی موجود در

جامعه ارزش‌های دینی با اجتهاد دانی درباره تفسیر آنها به دلیل مردمسالار بودن حکومت از طرفی و دین داور بودن مردم از طرف دیگر عملاً مراعات می‌شود. بنابراین پاسخ، پسوند دینی یک پسوند توصیفی است که از یک واقعیت اجتماعی و سیاسی خبر می‌دهد و آن این است که مردم یک کشور از منظر دینی و بنا بر این اصل که دین‌نهایی‌ترین داور آنها در تصمیمات عمده آنها است، مردمسالاری را با داوری دینی به صورت شکل حکومت پذیرفته‌اند. تفاوت این مردمسالاری با مردمسالاری موجود در کشورهای غربی در این نیست که مردمسالاری دینی برخلاف مردمسالاری غربی به صورت پیشین با چهارچوب و احکام ویژه‌ای محدود شده است، بلکه تفاوت در دو موضوع دیگر است. اول اینکه در کشورهای غربی اکثر مردم، مردمسالاری (دموکراسی) را با نگاه غیردینی پذیرفته‌اند و دوم اینکه چون چنین است، عملاً ارزش‌های دینی نقش مهمی را در روند حکومت بازی نمی‌کند.

به نظر می‌رسد مردمسالاری دینی به این معنا که توضیح داده شد مقتضیات و لوازمی دارد. مهمترین آنها این است که دینداران باید کوشش کنند در سیستم ارزش‌های دینی موجود در جامعه شان مبانی و ارزش‌ها و اخلاق ضروری برای شکل‌گیری مردمسالاری را جذب کرده، بپذیرند و آن را داخل سیستم ارزشی کنند. به طوری که وقتی در سیستم ارزشی آن جامعه نگاه کنید، ببینید که این ارزش‌های مردمسالاری در این سیستم جذب شده و وجود دارد. یک چنین سیستم ارزشی دینی با آن سیستم ارزشی دینی که چنین ارزش‌هایی را بر نمی‌تابد متفاوت است. بحث ما در اینجا جامعه‌شناختی است. بحث ما این نیست که واقعا چه چیز ارزش دینی است و چه چیز نیست. من بحث کلامی نمی‌کنم، سیستم ارزشی دینی جامعه آن است که مردم آن جامعه به نام دین آن ارزش‌ها را پذیرفته‌اند و نگاه دینی به آن ارزش‌ها دارند. اگر ببینیم در آن مجموعه ارزش‌ها که مردم نگاه دینی به آنها دارند مجموعه ارزش‌هایی وجود دارد که نفی می‌کند ارزش‌های مردمسالاری را و اجازه نمی‌دهد این ارزش‌های مردمسالاری در این مجموعه وارد شده و بخشی از این سیستم ارزشی دینی شود، در این صورت مشکلی بزرگ به وجود می‌آید. اینجاست که باید در سیستم ارزشی دینی موجود در جامعه بازنگری اتفاق افتد و بخشی از مسئله بازسازی در تفکر دینی

همین است.

تفکر دینی همیشه متناسب با ارزش‌ها احتیاج به بازسازی دارد. اگر بخواهیم دین بتواند در عصر جدید بماند و پیام معنوی‌اش را به انسان‌ها برساند، باید بازنگری در ارزش‌های دینی صورت گیرد و مفسران دین هم این بازنگری را از موضع دین انجام دهند. این کار باید هر چند وقت یکبار اتفاق بیفتد. ارزش‌های دینی دوگونه‌اند. یک سری ارزش‌های دینی جاودانه هستند و یک سلسله ارزش‌ها خادم آن ارزش‌ها هستند. یعنی ما این ارزش‌های درجه دوم را می‌پذیریم، به منظور اینکه آن ارزش‌های درجه اول که ارزش‌های جاودانه همیشه بتوانند زنده بمانند. مثل ارزش عدالت. آنجا که این بازنگری و بازسازی باید اتفاق بیفتد این بخش درجه دوم سیستم ارزشی است ارزش‌های مردمسالاری باید آنجا جذب شود. علمای دین هم همان‌طور که مروج سایر ارزش‌های دینی هستند، مروج ارزش‌های مردمسالاری نیز باشند. وقتی به چنان جامعه‌ای نگاه کنی، می‌بینی که مردم جامعه از آن نظر که مسلمانند و کثرت‌ها را تحمل می‌کنند. به یکدیگر حق حیات سیاسی می‌دهند و هکذا.

اگر از من بپرسند با چه استدلالی و چگونه مردم مسلمان این ارزش‌های مردمسالاری را، خلق مردمسالاری را در سیستم ارزشی دینی خودشان جذب کنند من از زبان آنها، استدلال آنها را برای شما بیان می‌کنم. استدلال مسلمانان از موضع دینی چنین می‌تواند باشد که چون نظام مردمسالاری در عصر حاضر تنها نظامی است که در سایه آن نظام، دو حقیقت بزرگ یعنی عدالت و آزادی شایسته انسانی می‌تواند تحقق نسبی پیدا کند و انسان‌ها در قلمرو این تحقق می‌توانند انسانیت خود را تحقق بخشند (اگر آزادی و عدالت شایسته انسانی قلمرو نگسترده باشند و سایه نیفکنده باشند. انسان‌ها نمی‌توانند انسانیت خود را تحقق بخشند). و از عهده مسئولیت خود در برابر خداوند برآیند، آن را می‌پذیریم. آنها می‌گویند انسانی می‌تواند از مسئولیتی که در برابر خداوند دارد از عهده برآید که امکانات تحقق بخشیدن به انسانیت خود را داشته باشد و با انتخاب آگاهانه از این مسئولیت برآید. انسان تنها با انتخاب آگاهانه می‌تواند از مسئولیت بار امانتی که خداوند بردوش او گذاشته است برآید. خداوند هم فرموده است انا هدیناه السبیل اما شاکرا و اما کفورا. ما راه را نشان دادیم، حالا شما انتخاب

**در جامعه
مردمسالاری دینی
تلاش مؤمنان
برای رسیدن
به حکومت
و ماندن در حکومت
تنها یک تلاش
دموکراتیک
می‌تواند باشد
و نه چیزی
بیشتر از آن**



**اخلاق و
ارزش‌های ضروری
برای جامعه
و حکومت مردمسالار
عبارتست از
تحمل و مدارای
حکومت و افراد
در مقابل
دگراندیشان
اختلاف قرائت‌ها
در تمام
زمینه‌های فرهنگی**

**مردمسالار نامیدن
شکلی معین
از حکومت که
نقطه مقابل
مردمسالاری است
نه تنها هیچ گونه
توجیه معقول ندارد
بلکه یک نوع
مغالطه سیاسی است
که شفافیت سیاسی
را معدوم می کند
کسانی که
به فکر رشد
معنوی و مادی
جامعه ما هستند
از ارتکاب آن
باید خودداری کنند**

کنید. اگر در جامعه‌ای عدالت و آزادی شایسته انسانی بال و پر نگشوده باشد مردم از چنان فضایی تنفس نکنند و بخواهیم با یک سری القائات تبلیغی و چیزهایی را در ذهن کسانی فرو کنیم، این دینداری با تبلیغ کالاهایی از تلویزیون چه فرقی می کند؟ دینداری واقعی آن است که با معنای زندگی آدمی سر و کار دارد. با باطن دل آدمی سر و کار دارد. آنجا که آدمی در نهان قلبش به تشخیص و تصمیم و اتخاذ نظر می رسد، آنجاست که انسان در برابر خداوند قرار دارد و می گوید اللهم لیبک. اگر این بخواهد تحقق پیدا کند، در چه جامعه‌ای می تواند؟ در جامعه‌ای که امکانات تحقق بخشیدن به انسانیت انسان آماده است، یعنی عدالت و آزادی شایسته انسانی سایه گسترده است، چون چنین است مسلمان می تواند بگوید من نظام مردمسالارانه می خواهم که مبانی و ارزش های آن توضیح داده شد.

اگر کسانی نخواهند ارزش های مردمسالاری را در سیستم ارزشی دینی جذب کنند و همچنان بر طبل مخالفت با ارزش های مردمسالارانه بکوبند. این کسان نمی توانند از مردمسالاری دینی سخن بگویند. در مردمسالاری دینی اهتمام به دین وجود دارد. در جامعه‌هایی که به مردمسالاری بهای کامل داده شد، ولی سرمایه و میراث معنوی انسان به فراموشی سپرده شد، امروز آن جامعه‌ها با بحران معنویت و اخلاق مواجه هستند و این امر واضحی است. بحران معنویت و اخلاق و از دست رفتن معنای زندگی، انقطاع انسان از عالم غیب و پیدا شدن گسست میان انسان و خدا در کشورهای غربی آفت ضرری و زیانی است که انسان های بزرگ و متفکران دردمند دنیای امروز به آن اعتراف می کنند. چنین چیزی موقعی به اوج خود رسید که سیاست را از اخلاق به کلی جدا کردند. اما وقتی جنگ اول و دوم پیش آمد متوجه شدند که چه خطایی اتفاق افتاده است. امروز دوباره این موج قدرت گرفته است که سیاست را از اخلاق جدا نکنند. سیاست را از یک سلسله ارزش های معنوی جدا نکنند. عالم سیاست و حکومت را پاکسازی نکنند از ارزش های معنوی. پس در مردمسالاری دینی باید کوشش شود میراث معنوی را که معمولاً از سنت دینی می آید شفاف کرده و بازسازی کنند و از آن تنفس کنند و مایه و نیرو بگیرند و به اصطلاح بعضی از متألهان شجاعت بودن از آن بگیرند. انسان از یک جایی باید شجاعت بودن بگیرد والا هستی آدمی دانه در حال فرو ریختن و

رنج و حسرت و یأس زائیدن است. در مردمسالاری دینی افراد سعی می کنند خود را در کنار خدا ببینند، بدون اینکه مبانی و ارزش های مردمسالاری را تحریف کنند. آنها این مبانی و ارزش ها را در فرهنگ دین خود جذب می کنند و چنانکه گفتم این کار جز با بازسازی سیستم ارزش های دینی در عصر حاضر (اجتهاد در ارزش های درجه دوم) میسر نیست.

نکته مهمی که در اینجا باید اضافه کنم این است که این اجتهاد و یا بازسازی سیستم ارزش های دینی که مردمسالاری دینی به آن نیاز دارد نمی تواند بدون پذیرفتن کثرت قرائت های دینی انجام شود. کثرت قرائت های دینی از جمله کثرت های واقعی جامعه مردمسالار است و گفتیم که نفی کثرت ها در یک جامعه دقیقاً همان نفی مردمسالاری است. هیچ جامعه‌ای نمی تواند مردمسالار باشد، مگر اینکه همه قرائت های دینی موجود در آن حق حیات و رشد مساوی داشته باشند. در چنین جامعه‌ای «قرائت» و «اجتهاد» البته روش های علمی دارد، ولی بحث درباره این روش های علمی و استفاده از آنها و کنار گذاشتن یک روش با استدلال و انتخاب روش جدید با استدلال دیگر و حتی ایجاد دگرگونی در «پارادایم» یا تفکر دینی امری مجاز و مقبول تلقی می شود. عرف «علمی دینی» این جامعه می تواند تغییر و تحول پیدا کند و هیچ صنف و گروهی مجاز نیست با اجبار و توسل به نوعی از انواع خشونت از این تفسیر و تحول جلوگیری کند و خلاصه اینکه تفسیر دین در چنین جامعه‌ای یک جریان باز و متحول است و مردم آزاد هستند در فضایی از آزادی بیان و بحث و گفتگو و اجتهاد، قرائت مورد قبول خود از دین را بپذیرند و آن را مبنای دین داوری نهایی خود قرار دهند و هیچ نظریه جدیدی را به صورت پیشین به بطلان محکوم نمی کنند. اگر در برابر این باز بودن و تحول با غیر روش های علمی و با اجبار و خشونت مانع ایجاد شود، «کثرت» در این جامعه نفی شده و ویژگی مردمسالاری به همان اندازه از میان رفته است.

در این مردمسالاری حقوق شهروندی برای تمام افراد جامعه قطع نظر از هرگونه عقیده و مسلک و تابعیت و... به طور یکسان محفوظ است. قدرت در دست هیچ طبقه و صنف و گروهی با هیچ عنوان به صورت متمرکز نیست. در این مردم سالاری ممکن است گروه‌هایی وجود داشته باشند که

ارزش های مورد نظر آنها با ارزش های مورد نظر مؤمنان متفاوت باشد، ولی مؤمنان مجاز نیستند برای هر کرسی نشانند ارزش های مورد نظر خود به گونه‌ای خشونت متوسل شوند. آنها نیز مانند دیگران کوشش می کنند از راه های دموکراتیک و با مراعات قواعد بازی به حفظ ارزش های اجتماعی مورد نظر خود نائل شوند. واضح است که این موضع به معنای ایستادگی بر سر اصول و استفاده از روش‌هایی دموکراتیک برای تحقق آن اصول می باشد. در جامعه مردمسالاری دینی تلاش مؤمنان برای رسیدن به حکومت و ماندن در حکومت تنها یک تلاش دموکراتیک می تواند باشد و نه چیزی بیشتر از آن.

گفتم به این پرسش که پسوند دینی چه قیدی بر مردمسالاری می زند در جامعه ما پاسخ دیگری نیز داده می شود. اینجا آن پاسخ را نیز توضیح می دهم. عده‌ای می گویند مردمسالاری دینی این است که بخشی از مردم جامعه که به ارزش های دینی معینی وفادار هستند و تفسیر آن ارزش ها را از عده معینی از علمای دین می گیرند که آنان تجدیدنظر در آن ارزش ها و بازسازی آنها را به گونه‌ای که مبانی و ارزش های توضیح داده شده مردمسالاری را دربر گیرد نه تنها مجاز نمی شمردند، بلکه مؤمنان را علیه آن ارزش ها تحریک می کنند به منظور در دست گرفتن حکومت عده‌ای را انتخاب کنند. این انتخاب شده‌ها مجاز و بلکه موظف هستند در صورت لزوم با وضع قوانین و حتی اقدامات خشن از تصدی مقامات و منصب های حکومتی به وسیله به اصطلاح دگراندیشان (غیر خودی ها) جلوگیری کنند و برای حفظ ارزش های دینی مورد نظر خود در صورت لزوم از انواع خشونت استفاده نمایند.

شهروندان جامعه مورد نظر این عده به دو بخش درجه ۱ و ۲ (انسان های درجه ۱ و درجه ۲) تقسیم می شوند. آزادی هر فرد به عنوان فرد مسئول در برابر آزادی دیگران بدون هیچ گونه تبعیض و قید و مساوات در این آزادی برای همه افراد و ارزش های مردمسالاری در این جامعه معنا و جایگاهی ندارد. حکومت تنها به این معنا مردمسالاری است که با آراء اکثریت روی کار می آید و منتخبین این اکثریت در تصمیم گیری های سیاسی با اکثریت تعامل‌هایی دارند و سعی می کنند آنها را یا حتی همه مردم را در آنچه مربوط به خدمات مادی می شود راضی نگاه دارند، بدون اینکه همه گروه‌ها حقوق شهروندی مساوی



داشته باشند. در این جامعه «اکثریت» به رسمیت شناخته نمی‌شود، چون به پاره‌هایی از اکثریت حق سیاسی و معنوی مساوی با دیگران داده نمی‌شود. کثرت قرائت دین هم به رسمیت شناخته نمی‌شود و بعضی از قرائت‌ها حق حیات و رشد و گسترش ندارند. در این تفسیر هم ارکان و ارزش‌های مردم‌سالاری حذف می‌شود و انتخاب شدن مقامات حکومت به وسیله اکثریت تنها ویژگی مردم‌سالاری اعلام می‌شود و این تحریف آشکار مفهوم حکومت «مردمسالار» است.

در اینجا عرض بنده این است که این پاسخ دوم و یا این تفسیر دوم به هیچ وجه با اصطلاح «مردمسالاری دینی» سازگار نیست. نمی‌توان تعبیر مردم‌سالاری دینی را به بهانه اینکه پسوند دینی دارد در معنایی به کار برد که کاملاً نقطه مقابل «مردمسالاری» قرار دارد. پسوند به صاحب پسوند قید می‌زند، ولی معنای قید نمی‌تواند چیزی باشد که صاحب پسوند را به کلی از محتوا خالی سازد. مردم‌سالاری همان دموکراسی است و

شکلی از حکومت است که در دنیا به وجود آمده و عالمان سیاست سعی در توصیف و تحلیل آن دارند. بحث ایرانیان درباره مردم‌سالاری نمی‌تواند بحث درباره یک موضوع مفروض باشد که هیچ ربطی به آنچه در دنیا و در عالم سیاست از این اصطلاح فهمیده می‌شود ندارد. اگر ایرانیان درباره مردم‌سالاری بحث می‌کنند، درباره همان معنای شناخته شده و موافقت یا مخالفت با همان بحث می‌کنند.

در اصطلاح سیاست، معنای مردم‌سالاری همان است که در بخش اول این مقال توضیح داده شد. آن معنا در تفسیر دوم از مردم‌سالاری دینی از بن نفی می‌شود. آن شکل از حکومت که در تفسیر دوم از مردم‌سالاری دینی منظور می‌شود، کاملاً نقطه مقابل مردم‌سالاری است. پذیرفتن کثرت‌های بالفعل و کاملاً متنوع جامعه رکن رکین مردم‌سالاری است و وقتی در تفسیر دوم آن کثرت‌ها نفی می‌شود، در واقع اساس مردم‌سالاری نفی می‌شود.

مردمسالار نامیدن شکلی معین از حکومت که نقطه مقابل مردم‌سالاری است نه تنها هیچ گونه توجیه معقول ندارد، بلکه یک نوع مغالطه سیاسی است که شفافیت سیاسی را معدوم می‌کند. کسانی که به فکر رشد معنوی و مادی جامعه ما هستند از ارتکاب آن باید خودداری کنند. اصطلاح مردم‌سالاری دینی را تنها کسانی می‌توانند به کار ببرند که تفسیر اول را منظور کنند و با صراحت آن را اعلام نمایند. کسانی که تفسیر دوم را با تحریف معنا به مردم‌سالاری می‌چسبانند باید از تحریف دست بردارند و برای شکل حکومت مورد نظر خود نام دیگری انتخاب کنند. صاحب این مقال را عقیده این است که مردم‌سالاری دینی در معنای نخستین آن است که مطلوب ایرانیان می‌باشد.

▲
متن بازنویسی شده سخنرانی دکتر محمد مجتهد شیبستری در سمینار شرعی و احیاء تفکر دینی که ۲۸ خرداد ۸۰ در دانشگاه تهران ایراد شد.

هیچ جامعه‌ای نمی‌تواند مردم‌سالار باشد مگر اینکه همه قرائت‌های دینی موجود در آن حق حیات و رشد مساوی داشته باشند